

**خانمی** در زمین **گلف** مشغول **بازی** بود. ضربه ای به توپ زد که باعث پرتاب توپ به درون بیشه زار کنار زمین شد. خانم برای پیدا کردن توپ به بیشه زار رفت که ناگهان با صحنه ای روبرو شد. قورباغه ای در تله ای گرفتار بود.

قورباغه رو به خانم گفت: اگر مرا از بند آزاد کنی، سه آرزویت را برآورده می کنم. خانم ذوق زده شد و سریع قورباغه را آزاد کرد.

قورباغه به او گفت: نگذاشتی شرایط برآورده کردن آرزوها را بگویم. هر آرزویی که برایت برآورده کردم، ۱۰ برابر آن را برای همسرت برآورده می کنم! خانم کمی تأمل کرد و گفت: مشکلی ندارد.

آرزوی اول خود را گفت: من می خواهم زیباترین زن دنیا شوم. قورباغه به او گفت: اگر زیباترین شوی شوهرت ۱۰ برابر از تو زیباتر می شود و ممکن است چشم زن های دیگر بدنبالش بیفتد و تو او را از دست دهی. خانم گفت: مشکلی ندارد. چون من زیباترینم، کس دیگری در چشم او بجز من نخواهم ماند. پس آرزویش برآورده شد.

بعد گفت که من می خواهم ثروتمند ترین فرد دنیا شوم. قورباغه به او گفت شوهرت ۱۰ برابر ثروتمند تر می شود و ممکن است به زندگیتان لطمه بزند.

خانم گفت: نه هر چه من دارم مال اوست و آن وقت او هم مال من است. پس ثروتمند شد.

آرزوی سومش را که گفت؛ قورباغه جا خورد و بدون چون و چرایی برآورده کرد. خانم گفت: می خواهم به یک حمله قلبی خفیف دچار شوم!